

رویکردی شناختی به مسئله هم‌معنائی بافتی در سطح افعال زبان فارسی

(ص ۱۲۵ - ۱۱۵)

راحله گندمکار

دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی دانشگاه بوعلی همدان^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۸۸/۱۱/۳

تاریخ پذیرش قطعی: ۹۰/۰۴/۲۲

چکیده

رویکرد معنی‌شناسی شناختی که مبنای درک پدیده‌های مختلف زبانی و غیرزبانی را «شناخت» انسان میداند، از طریق ابزارهای متعددی از جمله شکل‌گیری طرح‌واره‌های تصویری در ذهن، به توجیه چگونگی درک مقولاتی زبانی نظیر «هم‌معنائی» می‌پردازد. در مقاله حاضر با بررسی جایگزینی معنایی که روند آن از سمت مفاهیم انتزاعی به سمت مفاهیم ملموس و عینی است، به ارزیابی نقش طرح‌واره‌های تصویری در ایجاد «هم‌معنائی بافتی» در سطح افعال زبان فارسی پرداخته شده است. نتایج به دست آمده نشان می‌دهد که تشابه طرح‌واره‌های تصویری افعال، عامل اصلی بروز هم‌معنائی در آنهاست. افزون بر این، نزدیکی مفاهیم واژه‌ها، سبب هم‌معنی شدن و جایگزینی آنها به جای یکدیگر میشود و «شناخت» انسان است که نزدیکی مفاهیم را تشخیص می‌دهد. یقیناً پیامد چنین پدیده‌ای هرگز هم‌معنائی مطلق نخواهد بود.

واژه‌های کلیدی: معنی‌شناسی شناختی، هم‌معنائی بافتی، طرح‌واره تصویری، مقولات ذهنی، شناخت

۱. نشانی پست الکترونیک نویسنده مسئول: rahelegandomkar@yahoo.com

۱- مقدمه

رویکرد معنی‌شناسی شناختی که برای نخستین بار در سال ۱۹۸۷ از سوی لیکاف^۲ مطرح شد، شیوه جدیدی در مطالعه «معنی» باب کرد. معنی‌شناسان شناختی، معنی را به‌مثابه مفهومی در نظر می‌گیرند که در جریان کسب تجربیات جسمانی و حسی مختلف و متعدد و نیز کاربرد صورتهای زبانی گوناگون در ذهن انسان شکل می‌گیرد. شکل‌گیری این مفهوم، بار دیگر در مقولات زبانی و ساختهای مورد استفاده سخنگویان زبان منعکس می‌شود؛ به این ترتیب، مقولات ذهنی انسان از طریق تجربیات او شکل می‌گیرند (صفوی ۱۳۷۹: ۳۶۷). معنی در چنین رویکردی که زبان را در قالب قوه و توانایی شناختی نظیر سایر تواناییها و قوای شناختی مانند بینایی، استدلال، و غیره تلقی میکند، از چهار ویژگی عمده برخوردار است؛ نخست آنکه، معنی زبانی، منطقی^۳ است؛ به این معنی که گوینده یک صورت زبانی با توجه به زاویه دید و دیدگاه خود به یک ساخت زبانی شکل می‌دهد؛ دوم اینکه، معنی زبانی پویا^۴ و انعطاف‌پذیر است. ویژگی سوم دائرةالمعارفی بودن^۵ معنی است؛ یعنی معنی مجزا و مستقل از تجربیات و دانش جهانی ما نیست و در نهایت اینکه، معنی بر پایه کاربرد و تجربه استوار است (گیرارتس^۶ ۲۰۰۶: ۳۹). زبان‌شناسان متعددی درباب بنیان و اساس رویکرد زبان‌شناسی شناختی و چگونگی طرح و تبیین مسایل زبانی و بویژه پدیده‌های معنایی در قالب این دیدگاه قلم زده‌اند که برخی از آنها عبارتند از اونگر و اشمید^۷ (۱۹۹۶)، ایوانز و گرین^۸ (۲۰۰۶)، فوکونیه و ترنر^۹ (۲۰۰۶) و لانگاکر^{۱۰} (۲۰۰۶).

از جمله مهمترین ساختهای مفهومی که معنی‌شناسان شناختی از طریق آنها به بررسی شکل‌گیری معنی در ذهن می‌پردازند، طرح‌واره‌های تصویریند. زبان‌شناسان متعددی در مورد چگونگی ماهیت طرح‌واره‌ها و عملکرد آنها به بحث پرداخته‌اند که مهمترین آنها دسته‌بندی

2. G. Lakoff

3. perspectival

4. dynamic

5. encyclopedic

6. D. Geeraerts

7. F. Ungerer & H. J. Schmid

8. V. Evans & M. Green

9. G. Fauconnier & M. Turner

10. R. Langacker

طرح‌واره‌ها از سوی جانسون^{۱۱} (۱۹۸۷) و لیکاف است. آنچه در نوشته حاضر کانون توجه قرار گرفته است، شناسایی نقش این طرح‌واره‌ها و میزان اهمیت آنها در شکل‌گیری پدیده هم‌معنایی بافتی در سطح افعال بکاررفته در ساختهای زبانی سخنگویان فارسی زبان است. برای نیل به این مهم، ابتدا به بررسی پدیده هم‌معنایی در سطح واژه‌های زبان و معرفی انواع آن برای آشنایی هرچه بیشتر با هم‌معنایی بافتی می‌پردازیم. در بخش بعد، مهمترین طرح‌واره‌های تصویری را که از سوی معنی‌شناسان شناختی مطرح شده‌اند، معرفی خواهیم کرد. آنگاه، جایگزینی معنایی در سطح واژه‌ها، و بویژه افعال زبان فارسی در مکالمات روزمره سخنگویان را بررسی می‌کنیم. در بخش پنج، به ارزیابی چگونگی رابطه میان فرآیند جایگزینی معنایی و طرح‌واره‌های تصویری می‌پردازیم و در نهایت، نقش شناخت در این جایگزینیها مورد توجه قرار خواهد گرفت تا از طریق مجموعه مباحث مطرح شده بتوانیم توجیهی شناختی برای چگونگی شکل‌گیری این رابطه مفهومی بدست دهیم.

۲- هم‌معنایی

از جمله روابط مفهومی شناخته‌شده‌ای که تاکنون به شکلهای مختلفی مورد بررسی دستورنویسان و فرهنگ‌نویسان قرار گرفته است، «هم‌معنایی» است. اهل زبان، زمانی که بتوانند واژه‌ای را به جای واژه دیگری به کار برند، بگونه‌ای که هیچ تغییری معنایی در زنجیره کلام رخ ندهد، از آن تحت عنوان «هم‌معنایی» دو واژه یاد میکنند (صفوی ۱۳۷۹: ۱۰۶). چنین هم‌معنایی یا مترادفی را میتوان در جفت واژه‌های «پیر، سالمند»، «دوست، رفیق»، «یگانه، یکتا»، «خلقت، آفرینش»، «بخور، میل کن» و بسیاری دیگر مشاهده کرد. این سنت تعریف هم‌معنایی را در مجموعه وسیعی از درسنامه‌های معنی‌شناسی، مثلاً در آرای لاینز^{۱۲} (۱۹۹۶: ۱۹۸)، پالمر^{۱۳} (۱۹۷۶: ۵۹-۶۵)، سعید^{۱۴} (۲۰۰۲: ۶۵-۶۶)، لیچ^{۱۵} (۱۹۷۴: ۸۵-۸۶) و جز آن میتوان یافت. ولی آیا برآستی هم‌معنایی مطلق وجود دارد؟ به یقین، پاسخ به

11 . M. Johnson

12 . J. Lyons

13 . F. R. Palmer

14 . J. I. Saeed

15 . G. N. Leech

چنین پرسشی منفی است. نه تنها در زبان فارسی، بلکه در هیچ زبان دیگری نیز هم‌معنایی مطلق به چشم نمی‌خورد. میزان قطعیت در پاسخ به این مسئله را میتوان با ارائه چهار دلیل توجیه و تبیین کرد (صفوی ۱۳۷۹: ۱۰۸-۱۰۶). نخستین دلیل را میتوان وجود رابطه شمول معنایی میان دو واژه به اصطلاح هم‌معنی دانست. گاه حضور واحدهای همنشین عاملی است که مانع از جانشینی دو واژه هم‌معنی به جای یکدیگر میشود. گاه واژه‌های هم‌معنی به گونه‌های زبانی مختلفی تعلق دارند و در برخی موارد، تفاوت در بار عاطفی دو واژه امکان وقوع هم‌معنایی مطلق را از بین میبرد. هم‌معنایی دارای انواع مختلفی است که عبارت است از هم‌معنایی تحلیلی، هم‌معنایی ضمنی، و هم‌معنایی بافت مقید/ بافتی. از آنجا که در بحث حاضر ارائه تعریف جامع و کاملی از هم‌معنایی بافتی ضروری به نظر میرسد، در توضیح هم‌معنایی تحلیلی و ضمنی به بیان این تعریف بسنده میکنیم که در نوع نخست، یک واژه با مجموعه‌ای از شرایط لازم و کافی مفهوم خود هم‌معنی است و در نوع دوم، دو واژه در مفهوم ضمنی خود با یکدیگر هم‌معنی تلقی میشوند. هم‌معنایی بافتی زمانی بوجود می‌آید که بر حسب بافت موجود، واژه‌ای جانشین واژه دیگری شده و در این حالت با آن هم‌معنی شود (صفوی ۱۳۷۹: ۱۰۹). یک چنین رابطه هم‌معنایی را در نمونه (۱) میتوان مشاهده کرد:

(۱). الف) فهمیدی چی شد؟

ب) گرفتی چی شد؟

دو فعل «فهمیدن» و «گرفتن» معنی یکسانی ندارند ولی بر حسب بافت شکل گرفته در نمونه (۱)، این رابطه مفهومی را شکل میدهند و هم‌معنی میشوند. در نمونه (۲) نیز شاهد هم‌معنایی بافتی میان دو فعل «شروع شدن» و «راه افتادن» هستیم.

(۲). الف) حراج این مغازه شروع شد.

ب) حراج این مغازه راه افتاد.

سخن‌گویان زبان آگاهانه و ناآگاهانه از این نوع هم‌معنایی در مکالمات روزمره خود بهره می‌گیرند، ولی دلیل این کاربرد و چگونگی شکل‌گیری چنین رابطه هم‌معنایی از منظر شناختی بحثی است که در بخش پنجم به طرح آن خواهیم پرداخت.

۳- طرح‌واره تصویری

از جمله مهمترین ساختهای مفهومی در رویکرد زبان‌شناسی شناختی، طرح‌واره‌های تصویریند. دانش ما در مورد جهان اطرافمان به شکل طرح‌واره‌های مختلف در ذهنمان نگهداری میشود. این مطلب تحت عنوان «نظریه طرح‌واره‌ای»^{۱۶} برای نخستین بار از سوی بارتله^{۱۷} مطرح شد. به اعتقاد وی، هر طرح‌واره مجموعه‌ای از مشخصه‌های مرتبط به هم است که ما در مورد شیء یا پدیده‌ای در جهان خارج متصور میشویم (فیلد^{۱۸} ۲۰۰۳: ۳۹). ما از طریق فعالیتهای روزمره خود تجربیات گوناگون و متنوعی کسب میکنیم و همین تجربه‌ها امکان درک موضوعات انتزاعی را برایمان فراهم میکنند. فعالیتهای رفتارهای روزمره، تعاملات اجتماعی و حرکات جسمانی، حسی و عاطفی باعث شکل‌گیری الگوهای در ذهن میشوند که جانسون (۱۹۸۷) به تبعیت از بارتله، آنها را «طرح‌واره تصویری» نامید. جانسون بر انتزاعی بودن طرح‌واره‌های تصویری تأکید دارد و آنها را ساخته تجربه‌های جسمانی بشر میداند (جانسون ۱۹۸۷: ۲-۵). مهمترین طرح‌واره‌های تصویری که از سوی جانسون معرفی شده‌اند، شامل طرح‌واره حجمی^{۱۹}، طرح‌واره حرکتی^{۲۰} و طرح‌واره قدرتی^{۲۱} هستند. انسان با قرار گرفتن در مکان‌های دارای حجم مانند خانه، اتاق و غیره، تجربه مظلوف بودن را کسب میکند، آنگاه از این تجربه برای درک و کاربرد مواردی انتزاعی استفاده میکند؛ به این ترتیب، مثلاً بدن خود را به‌عنوان یک ظرف دارای حجم تلقی کرده و طرح‌واره حجمی را در ذهن خود شکل میدهد. در جمله «از فکرش بیاب بیرون» شاهد شکل‌گیری «طرح‌واره حجمی» هستیم. اساس شکل‌گیری «طرح‌واره حرکتی»

16 . schema theory

17 . F. Bartlett

18 . J. Field

19 . containment schema

20 . path schema

21 . force schema

نیز تجربه انسان از مشاهده تحرک دیگر افراد یا موجودات روی زمین و حتی حرکت خود اوست. چنین تجربه‌ای، این توانایی را به انسان می‌دهد که طرح‌واره حرکتی را در ذهن خود بسازد و حتی در مورد موجودات یا اشیائی که توانایی حرکت ندارند، از این خصوصیت استفاده کند. سخنگوی فارسی‌زبان از طریق شکل‌گیری همین طرح‌واره در ذهنش می‌تواند جمله‌ای مانند «چیزی نمونه بررسی به پُست ریاست» را بیان کند. گاه انسان در زندگی روزمره و در جریان انجام کار یا طی مسیری برای دست یافتن به نتیجه مورد نظرش، با مشکل یا مانعی روبرو می‌شود. در رویارویی با چنین شرایطی می‌توان تصمیمات مختلفی گرفت یا عکس‌العمل‌های گوناگونی نشان داد. انسان در ارتباط با این مسئله تجربه‌ای کسب میکند و طرح‌واره‌ای تصویری در ذهن می‌سازد که جانسون آن را « طرح‌واره قدرتی» نامیده است. تجلی چنین طرح‌واره‌ای را در جمله «توی زندگی خورد به بدبختی» می‌توان مشاهده کرد (گندمکار ۱۳۸۸: ۲۹-۳۳).

۴- جایگزینی معنایی

سخنگویان زبان همواره میکوشند برای افزایش میزان درک خود و مخاطبشان، از پدیده‌ها و موارد ملموستری در ساختهای زبانی استفاده کنند. اجتناب از به‌کارگیری ساخت‌های انتزاعی و تلاش برای یافتن جایگزینی ملموستر بروشنی در مکالمات روزمره سخنگویان دیده می‌شود. نمونه‌های (۳)، (۴)، و (۵) شاهی بر این ادعا هستند.

(۳) قرار نیست هر جا میرم، این کنه هم باهام بیاد!

(۴) علی خیلی روباه! باهاش معامله نکن.

(۵) اکبر مثل لودِر هر چی رو سفره بود، درو کرد.

در تمامی این نمونه‌ها، تجلی مفاهیم انتزاعی در قالب مواردی عینی و ملموس نماینده حقیقتی شناختی است که سخنگویان را به گسترش چنین کاربردی ترغیب می‌کند. در جمله شماره (۳)، «کنه» نماینده «آدم سمج» است. مفهوم «فربکار و دغل بودن» در جمله (۴) با مفهوم واژه «روباه» بازنمایی شده که مظهر «دغل‌کاری» است و درنهایت، درک «پُرخور

بودن اکبر» که مفهومی انتزاعی به حساب می‌آید، از طریق کاربرد واژه «لودر» و عملکرد آن یعنی «درو کردن» که کاملاً عینی و قابل مشاهده است، امکان پذیر شده است. چنین مینماید که ذهن انسان از پذیرش و درک مسائل انتزاعی، ناملموس و پیچیده می‌گریزد، ولی همین مسائل را در لفافه‌ای ملموس و تا حد ممکن عاری از انتزاع براحتی تحلیل میکند؛ بنابراین، میتوان به این مهم دست یافت که روند جایگزینی معنایی از سمت مفاهیم انتزاعی به سمت مفاهیم ملموس است و این حکمی است که ذهن انسان آن را رقم میزند.

۵- جایگزینی معنایی و طرح‌واره‌های تصویری

همان‌طور که در بخش دو گفته شد، گاه دو واژه‌ای که بیرون از بافت و به صورت مجزا با یکدیگر هم‌معنی نیستند، وقتی درون بافتی خاص قرار می‌گیرند، هم‌معنی تلقی میشوند و به عبارت دیگر، جایگزینی بافتی با موفقیت انجام میشود و به درک معنی لطمه‌ای نمیزند. پرسشی که مطرح میشود این است که سخنگویان زبان بر چه اساسی دست به انتخاب واژه‌ای میزنند که خارج از بافت، معنی مورد نظرشان را تداعی نمیکند، ولی با قرار گرفتن در آن بافت خاص افاده معنی میکنند؟ چنانکه دیدیم معنی‌شناسان شناختی درک معنی را مستلزم شکل‌گیری طرح‌واره‌های تصویری انسان میدانند؛ به این معنی که ابتدا باید طرح‌واره تصویری مربوط به یک مفهوم در ذهن شکل بگیرد تا فرد بتواند آن مفهوم را درک کند. بر مبنای این رویکرد، چگونگی جایگزینی واژه‌ها در بافت و هم‌معنی شدن آنها را میتوان به همین طرح‌واره‌های تصویری نسبت داد. هنگامی که دو واژه از طرح‌واره تصویری مشترک و مشابهی برخوردار باشند، براحتی میتوانند به جای هم قرار گیرند و همان مفهوم را بازنمایی کنند. برای روشن شدن بحث میتوان نمونه‌های (۶) تا (۱۰) را در نظر گرفت.

(۶) الف) بگذار بفهمم چی میگه.

ب) بگذار ببینم چی میگه.

(۷) الف) امروز پیاده اومدم. ماشین رو گذاشتم تو پارکینگ.

ب) امروز پیاده اومدم. ماشین رو خوابوندم تو پارکینگ.

(۸) الف) صبر کن بهت بگم.

ب) واسا بهت بگم.

(۹) الف) ساعت‌م کار نمیکنه.

ب) ساعت‌م خوابیده.

(۱۰) الف) خیلی باید تلاش کنی که اخراجت نکنن.

ب) خیلی باید زور بزنی که اخراجت نکنن.

در نمونه (۶)، فعل‌های «فهمیدن» و «دیدن» با وجود اینکه معنی یکسانی ندارند، ولی به دلیل برخورداری از طرح‌واره حجمی، هنگام قرار گرفتن در این جمله هم‌معنی به حساب می‌آیند. طرح‌واره تصویری دو فعل «گذشتن» و «خواباندن» در نمونه (۷) نیز، حجمی است. افعال «صبر کن» و «واسا» هر دو طرح‌واره حرکتی دارند و به کمک این طرح‌واره مفهوم مشابهی را بازنمایی میکنند. همین طرح‌واره حرکتی سبب هم‌معنی شدن «کار نکردن» و «خوابیدن» در نمونه (۹) میشود و آنچه در مورد هم‌معنایی دو فعل «تلاش کردن» و «زور زدن» مبینیم حاکی از تشابه طرح‌واره‌ای این دو مفهوم است که از طریق طرح‌واره قدرتی قابل بازنمایی است؛ به این ترتیب، ملاحظه میشود که میتوان بر مبنای عملکرد شناخت در انسان توجیهی برای چگونگی شکل‌گیری این ساختهای زبانی به دست داد.

۶- شناخت در جایگزینی

با توجه به مطالب مطرح‌شده، حال پرسش این است که چرا برای مثال، از میان فعلهای «دویدن»، راه رفتن، قدم زدن، لی لی کردن، حرکت کردن و غیره، تنها «دویدن» برای «تلاش کردن» به عنوان هم‌معنی بافتی انتخاب میشود؟ این جایگزینی بافتی را میتوان در نمونه (۱۱) مشاهده کرد.

(۱۱) الف) باید خیلی تلاش کنی تا به نتیجه برسی.

ب) باید خیلی بدوی تا به نتیجه برسی.

با نگاهی عمیق‌تر به معنی این دو فعل، براحتی میتوان دریافت که از میان فعلهای مطرح شده در بالا، تنها «دویدن» نماینده مفهوم «حرکت و تلاش زیاد» است و درواقع، این دو مفهوم را بهتر از هر فعل دیگری بازنمایی میکند. به یقین، افعالی نظیر «راه رفتن» یا «لی لی کردن» نمیتوانند جایگزین مناسبی برای «تلاش کردن» باشند، زیرا هر یک از این افعال

وقتی در شرایطی قرار بگیرند که مؤلفه [+تلاش کردن] به آنها افزوده شود، به فعل «دویدن» مبدل خواهند شد. به عبارت ساده‌تر، «دویدن» در اصل بالاترین حد تلاش انسان را در تمامی گونه‌های «حرکت کردن» مینمایاند. همچنین است در مورد «کار نکردن» و «خوابیدن» که در نمونه (۹) مطرح شد. «خوابیدن» بیش از هر فعل دیگری مفهوم «ثابت ماندن و عدم تحرک» را به ذهن متبادر میکند؛ به عبارت دیگر، نزدیکی مفاهیم واژه‌ها منجر به هم‌معنایی آنها میشود که البته پیامد آن هرگز هم معنایی مطلق نخواهد بود. اهمیت نقش شناخت انسان را در جایگزینی معنایی در نمونه‌های (۱۲) تا (۱۶) نیز میتوان مشاهده کرد.

- (۱۲). الف) ماشینش تو جاده معلق زد.
ب) ماشینش تو جاده چپ شد.
(۱۳). الف) برو دو تا قرص بنخور.
ب) برو دو تا قرص بینداز بالا.
(۱۴). الف) رفتم یک شیر خریدم.
ب) رفتم یک شیر گرفتم.
(۱۵). الف) صورتش سرخ شد.
ب) صورتش گل انداخت.
(۱۶). الف) برو تلویزیون را روشن کن.
ب) برو تلویزیون را بگیر.

جایگزینی واژه «چپ شد» به جای «معلق زد» در نمونه (۱۲) نیز نماینده تلاش انسان برای راحت‌تر کردن درک مفهوم «معلق زدن» است. این امر به دلیل تشابه طرح واره هر دو فعل موردنظر، یعنی «معلق زدن» و «چپ کردن» است؛ افزون بر این شباهت، نزدیکی مفاهیم هر دو واژه نیز سبب میشود تا «چپ کرد» مناسبترین انتخاب برای این جایگزینی تلقی شود و همین مسئله باعث میشود تا با تمام مطلوبیتهای موجود، افعال دیگری مثل «قِل خوردن» یا «سُر خوردن» به جای «معلق زدن» در این جمله قرار نگیرد، هرچند که هر دوی

این افعال هم از طرح‌واره حرکتی برخوردارند. اما باید توجه داشت که صرفاً برخورداری از طرح‌واره‌ای مشابه نمیتواند عامل اصلی انتخاب واژه‌ها برای جایگزینی معنایی باشد. این همان مسئله‌ای است که در نمونه (۱۳) نیز مشاهده میکنیم؛ آنجا که فعل «بالا انداختن» به جای «خوردن» در جمله قرار گرفته است. آنقدر مفهوم واژه «بالا انداختن» برای انسان ملموس و عینی است که ترجیح میدهد آن را به جای فعل «خوردن» به کار برد و این شناخت است که چنین تصمیمی میگیرد و این افعال را از میان گزینه‌های دیگری مانند «سَر کشیدن»، «قورت دادن»، «جویدن» و جز آن برمیگزیند، زیرا در برخی بافتها میتوان چنین معنی‌هایی را برای فعل «خوردن» متصور شد، ولی انسان با تکیه بر شناختش با توجه به موقعیت فعل در جمله، بهترین انتخاب خود را به شکلی انجام میدهد که بتواند به لحاظ ادراکی جانشین مطلوبی به حساب آید. در نمونه‌های (۱۴)، (۱۵)، و (۱۶) نیز شاهد همین مسئله‌ایم.

۷- نتیجه

به هنگام نگارش مقاله حاضر، سعی نگارنده بر آن بود تا در هیئت یک دانشجوی پیرو آرای معنی‌شناسان شناختی، به بررسی هم‌معنایی بافتی از رهگذر طرح‌واره‌های تصویری بپردازد. این که اساساً «فضای ذهنی» چه میتواند باشد، آن هم در شرایطی که چیزی به نام ذهن اساساً مورد تأیید زیست‌شناسان و عصب‌شناسان نیست، یا اینکه طرح‌واره‌های تصویری چگونه در جایی نامعلوم به نام ذهن میتوانند شکل بگیرند، آن هم در شرایطی که نه منظورمان از طرح‌واره روشن است و نه اینکه چه مفهومی از «تصور» را مورد نظر داریم، میتواند استدلال ما را در وقوع هم‌معنایی بافتی بکلی دگرگون کند.

شاید بتوان وقوع هم‌معنایی بافتی را به شکلی بسیار ساده و از طریق چند گزاره شرطی که در حافظه و بر حسب قرارداد انبار میشوند، توجیه کرد؛ ولی این بحث به بررسی دیگری نیازمند است که از حوصله این مقاله خارج است.

منابع

- صفوی، کورش (۱۳۷۹). *درآمدی بر معنی‌شناسی*، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه هنری، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- گندمکار، راحله (۱۳۸۸). *بررسی معنایی افعال مرکب اندام‌بنیاد در زبان فارسی: رویکردی شناختی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبایی.
- Evans, V. and M.Green . (2006). *Cognitive linguistics: An introduction*. Great Britain: Edinburg University Press.
- Fauconnier, G. and M, Turner. (2006). *Mental spaces*, In D. Geeraerts, R. Dirven, J. Taylor & R. Langacker (eds.), *Cognitive linguistics research* 34. (371-303. Berlin. New York: Mouton de Gruyter.
- Field, J. (2003) . *Psycholinguistics*. London and New York: Routledge.
- Geeraerts, D. (2006). "A Rough guide to cognitive linguistics", D. Geeraerts, R. Driven, J. Taylor & R. Langacker (eds.), *cognitive Linguistics Research* 34.(28-1). Berlin. New York: Mouton de Gruyter.
- Johnson, M. (1987). *The body in the mind*. Chicago and London: The University of Chicago Press.
- Lakoff, G. (1987). *Women, fire and dangerous things*. Chicago and London: The University of Chicago press.
- Langacker, R. (2006). Cognitive grammar, In D. Geeraerts, R. Dirven, J. Taylor & R. Langacker (eds.). *cognitive linguistics research* 34. Berlin.(62-29) New York: Mouton de Gruyter.
- Leech, G. (1974). *Semantics*. Middlesex: Penguin Books.
- Lyons, J. (1996). *Semantics*; 2Vols. Cambridge: Cambridge University Press.
- Palmer, F. R. (1976). *Semantics*; a new outline. Cambridge: Cambridge University Press.
- Saeed, J. I. (2002). *Semantics*. London: Blackwell.
- Ungerer, F. and Schmid, H-J. (1996). *An introduction to cognitive linguistics*. London and New York: Longman.